

فرازهای حساس از زندگانی
امیر مؤمنان (ع)،
(۹)

جعفر سبحانی

موقعیت حساس

مسئولیت سنگین

امام در برابر طوفانهای سختی که پس از رحلت پیامبر (ص) در گرفت
چه روشی را انتخاب کرد؟!

آن را خاموش سازد» (۶) ابوسفیان در ارزیابی
خود بسیار صائب بود و اگر فداکاری و از خود گذشتگی
خاندان بنی هاشم نبود، طوفان اختلاف در اجزای کشت
و کشتار، چیزی نمی توانست خاموش سازد.

هنگامی که کار انتخاب خلیفه در سقیفه به پایان
رسید و ابوسفیان آگاه شد که خلافت از آن ابو بکر
گردیده، برای تحریک بنی هاشم بر ضد خلیفه، با
علی (ع) ملاقات کرد و گفت: چرا زمام خلافت
را فرد ذلیل و خواری به دست گرفت؟ من حاضرم
بنی امیه را از سواره و پیاده به نفع شما بسج سازم.
امام که از منویات ناپاک او آگاه بود فرمود:
تو بیوسته در این فکر بودی که به اسلام و مسلمانان

با درگذشت پیامبر گرامی، نخستین بزرگ از
چهارمین بخش زندگی امیر مؤمنان، ورق
خورد و امام در برابر امواجی از انقلاب که سراسر
مدینه بلکه تمام نقاط اسلامی را فرا گرفته، و جامعه
اسلامی را به صورت یک جمعیت سه گروهی، در
آورده بود، قرار گرفت و اگر درایت و دوراندیشی امام
در کار نبود و گره اختلاف با توسل به قدرت گشوده
می شد، سیلابی از خون در مدینه و حومه آن جاری می
گشت، و نهال نو بنیاد اسلام را ریشه کن می کرد.
ابوسفیان اختلاف مسلمانان را درباره جانشینی
پیامبر، به خوبی لمس کرد و چنین ارزیابی نمود:
«طوفانی می بینم که جز خون چیز دیگری نمی تواند

۱- انی لاری عجا جة لا یطفاها الا الدم؛ شرح حدیثی ج ۲ ص ۴۴ نقل از کتاب «السقیفة» جوهری

خیانت کنی، ولی به این کار موفق نشدی، و مرا نیازی به سواده و پیاده تو نیست (۱)

گروه کینه توز

بسیاری از قبائل عرب جاهلی، به حس انتقام و کینه توزی، مشهور و معروف بودند، و اگر در تاریخ عرب جاهلی می خوانیم که بیوسته در زندگی آنان، حوادث کوچک، رویدادهای بزرگی را به دنبال داشت، روی این اصل بود که هر چه گناه از فکر انتقام بیرون نمی آمدند، و از این جهت حوادث رقت بار و تلخی بی درپی رخ می داد. درست است که آنان در پر تو اسلام تا حدودی از پیرویهای جاهلانه بیرون آمده و تولدی از نو پیدا کرده بودند، اما آن چنان نبود که این نوع احساسات کاملاً ریشه کن گشته و اثری از آنها در زوایای روح آنان باقی نمانده باشد، بلکه حس انتقام جوئی پس از اسلام نیز کم و بیش به چشم می خورد. بی جهت نیست که «حباب بن منذر» مردنیر و مند انصار و طرفدار انتقال خلافت به جبهه انصار، در انجمن سقیفه روبرو به خلیفه دوم کرد و گفت: هرگز ما باز ماداری شما مخالف نیستیم، و بر این کار حسد نمی ورزیم ولی از آن می ترسیم که زمام امور به دست افرادی بیفتد که ما فرزندان و پدران و برادران آنان را در معرکه های جنگ به خاطر محو شرک و گسترش اسلام، کشته ایم زیرا بستگان گروه مهاجر و سیله فرزندان انصار و جوانان ما کشته شده اند، هر گاه همین افراد در رأس کار قرار بگیرند قطعاً وضع مادگرگون خواهد شد. «ابن ابی الحدید» می نویسد. من در سال ۶۱۰

هجری کتاب «سقیفه» تألیف احمد بن عبدالعزیز جوهری را پیش «ابن ابی زید» نقیب بصره می خواندم هنگامی که رشته بحث به سخن «حباب بن منذر» رسید استادم گفت:

پیش بینی «حباب» بسیار عاقلانه بود و آنچه او از آن می ترسید، در حمله «مسلم بن عقبه» به مدینه که این شهر به فرمان یزید مورد محاصره قرار گرفت، رخ داد و بنی امیه انتقام خون کشتگان بدر را از فرزندان انصار گرفتند سپس استادم مطلب دیگری را نیز یادآوری نمود و گفت: آنچه را که «حباب» پیش بینی می کرد پیامبر نیز آن را پیش بینی کرده بود، او نیز از انتقام جوئی و کینه توزی برخی از عربها نسبت به خاندان خود می ترسید؛ زیرا می دانست که خون بسیاری از بستگان آنان؛ در معرکه های جهاد به وسیله جوانان بنی هاشم ریخته شده است؛ و می دانست که اگر زمام کار در دست دیگران باشد؛ چه بسا حس انتقام؛ آنان را به ریختن خون فرزندان خاندان رسالت برانگیزد، از این جهت مرتب درباره علی توصیه و سفارش می کرد؛ و او را وصی و زمامدار جمعیت معرفی می نمود؛ تا بر اثر موقعیت و مقامی که خاندان رسالت خواهند داشت؛ خون علی و خون اهل بیت وی مصون بماند. . . اما چه می توان کرد تقدیر؛ مسیر حوادث را در گونگون ساخت؛ و کار در دست دیگران قرار گرفت و نظر پیامبر جامعه عمل به خود نپوشید و آنچه نباید بشود شد، و چه خونهای پاک از خاندان او ریخته شد (۲).

۱- طالما غششت الاسلام و اهله فما ضررتهم شيئاً لاجابة لنا الى خيالك ورجالك (مدرک گذشته ج ۲ ص ۲۵)

۲- شرح حدیدی ج ۲ ص ۵۳

ساعده» دوهم گرد آمده و تصمیم گرفتند که زمام کار را به دست «سعد بن عباد» رئیس خزر جیان بدهند. او را جانشین پیامبر سازند ولی چون در میان تیره‌های انصار و وحدت کلمه‌ای نبود و هنوز کینه‌های دیرینه قبایل انصار مخصوصاً تیره‌های اوس و خزرج به کلی فراموش نشده بود جبهه انصار در صحنه بارزه با مخالفت داخلی روبرو شدند و اوسیان با پیشوایی سعد که از خزرج بود مخالفت نموده او را در این راه نه تنها یاری نکردند بلکه ابراز تمایل کردند که زمام کار را یک فرد مهاجری بدست بگیرد.

۲- گروه مهاجر و در رأس آنان ابو بکر و همفکران او بود. این گروه با این که در انجمن سقیفه کاملاً در اقلیت بودند ولی به علتی که اشاره شد توانستند آرائی برای ابی بکر در خود سقیفه گرد آورند، و سرانجام پیروزمندان از انجمن سقیفه بیرون آمده و در بمباراه نامسجد، آزار و ظر فدا زانی پیدا کنند و ابو بکر به عنوان خلیفه پیامبر گرامی روی منبر رسول خدا قرار گیرد و قشرهای دیگر را برای بیعت و اطاعت دعوت کند.

جناح سوم و مساله خلافت

در برابر آنان جناح سومی وجود داشت که از قدرت روحی و معنوی بزرگی برخوردار بود، این گروه عبارت بود از شخص امیر مومنان (ع) و رجال بیت بنی هاشم و یک دسته از پیروان راستین اسلام که خلافت را مخصوص علی دانسته و او را از هر جهت برای زمامداری و رهبری شایسته ترمی دیدند. آنان با دیدگان خود مشاهده کردند که هنوز مراسم تدفین و خاک سپاری جسد پیامبر گرامی به پایان نرسیده بود که دو جناح مهاجر و انصار بر سر

گرچه گفتار نقیب بصره از نظر شیعه صحیح نیست زیرا به عقیده ما؛ پیامبر به فرمان خدا علی را برای پیشوایی، نصب و تعیین کرد و علت انتخاب علی، تنها حفظ خون او و اهل بیتش نبود، بلکه لیاقت و شایستگی علی بود که چنین مقام و موقعیتی را برای او فراهم ساخت؛ اما در عین حال تجزیه و تحلیل او کاملاً صحیح است اگر زمام امور در خاندان علی بود هرگز حوادث رقت باز کر بلا و کشت و کشتار فرزندان امام به وسیله جلادان بنی امیه و بنی عباس پیش نمی آمد. و خون پاک خاندان رسالت به دست یک مشت مسلمان نماند، ریخته نمی شد.

سکوت پر معنی

جای گفتگو نیست که رحلت پیامبر گرامی جامعه اسلامی و خاندان رسالت را با بحران عجیبی روبرو ساخت و هر لحظه بیم آن می‌رفت که آتش جنگ داخلی میان مسلمانان بر سر موضوع خلافت و فرمانروایی شعله‌ور گردد، و سرانجام جامعه اسلامی به انحلال گراید و قبایل تازه مسلمان عرب به عصر جاهلیت و بت پرستی باز گردند.

انقلاب اسلام. انقلاب جوان و بنیادین بود که هنوز ریشه‌های آن در دلهای سوخته و خاک‌گرفته قابل ملاحظه‌ای، آن را از تصمیم دل‌نپذیرفته بودند.

هنگامی که هنوز علی و بسیاری از یاران باوفای پیامبر؛ از غسل و مراسم تدفین پیامبر فارغ نشده بودند و گروه از یاران پیامبر مدعی خلافت شده و جادو...

جنگالی بر راه انداختند. این دو گروه عبارت بودند از: ۱- گروه انصار، به ویژه تیره «خزرج» که پیش از گروه مهاجر در نقطه‌ای به نام سقیفه بنی-

خاندان پیامبر به اینکار سزاوارترند؛ زیرا در میان آنان کسی است که به مفاهیم قرآن و فروع و اصول دین احاطه کامل دارد و به سنت‌های پیامبر گرامی آشنا می‌باشد و جامعه اسلامی را به خوبی می‌تواند اداره نماید، و جلو مفاسد را بگیرد؛ و غنائم را عادلانه میان آنها قسمت کند؛ با وجود چنین فردی نوبت به دیگران نمی‌رسد؛ زنهار، از هوی و هوس بی‌زوی کنید که از راه خدا گمراه می‌شوید و از حقیقت دوری می‌گزینید (۱)

امام در این بیان برای شایستگی خویش به خلافت؛ روی علم و وسیع خود بر کتاب آسمانی؛ و سنت‌های پیامبر و قدرت روحی خود بر اداره کشور بر اساس عدل و دادگری؛ تکیه نموده است و اگر در میان سخنان خود به پیوند خویشاوندی خویش با پیامبر بزرگ اشاره می‌کند یک نوع مقابله با استدلال گرفته مهاجر است که به انتساب خود به پیامبر تکیه می‌کردند. می‌گفتند ما و پیامبر از شاخه‌های یک دخت هستیم طبق روایات شیعه امیر مؤمنان پس گروغلی از بنی هاشم نزد ابوبکر حاضر شده شایستگی خود را برای خلافت بسان بیان پیشین؛ از طریق علم بکتاب و سنت؛ و سبقت در اسلام بردیگران؛ یا بدازی در راه جهاد؛ و فصاحت دریان؛ و شهامت و شجاعت روحی توجیه نمود چنانکه فرمود:

۲- من در حیات پیامبر و هم پس از مرگ او به مقام و منصب او سزاوارترم؛ من وصی و وزیر و کنجینه اسرار و مخزن علوم او هستم؛ من صدیق اکبر و فاروق اعظم؛ من نخستین فردی هستم که به او ایمان آورده و او را در این راه تصدیق نموده‌ام من استوار-

خلافت پیامبر، به جنگ و ستیز برخاسته، و هر یک خود را از دیگری شایسته ترمی دانست

این گروه برای اینکه مخالفت خود را به سمع مهاجر و انصار بلکه همه مسلمانان برسانند، و انتخاب ابی‌ابکر را غیر قانونی و مخالف تنصیب پیامبر گرامی نسبت به علی و مابین اصول «مشاوره» معرفی کنند، در خانه زهر امتحان شده و در اجتماعات آنان حاضر نمی‌شدند ولی سرانجام این تحصن در هم شکست، و مخالفان خلافت، مجبور شدند که خانه دخت پیامبر گرامی را ترک بگویند و به اجبار به مسجد کشیده شوند.

در این موقع وظیفه جناح سوم؛ بس مشکل و توانفرسا بود؛ و به ویژه امام با دیدگان خود مشاهده می‌کرد که خلافت و رهبری اسلامی از محور خود بیرون می‌رود و به دنبال آن حقوق زیادی از محور خود خارج خواهد گشت

از این جهت امام تشخیص داد که سکوت مطلق و ترک سخن یک نوع صحنه‌گذاری بر چنین کارناو است که داشت شکل قانونی به خود می‌گرفت و سکوت شخصیتی مانند امام برای نسل آن روز و نسل‌های آینده نشانه حقانیت مدعی خلیفه تلقی می‌گردد از این جهت مهر خاموشی را شکست و به نخستین وظیفه خود که همان یادآوری حق و حقیقت از طریق ایراد خطبه و سخنرانی بود عمل کرد و در مسجد پیامبر گرامی که به اجبار از او بیعت خواستند رو به گروه مهاجر کرد و گفت:

هشدار امام به مسلمانان

۱- ای گروه مهاجر! حکومتی را که حضرت محمد اساس آن را پی‌ریزی کرد، از دوستان او خارج نسازید؛ و وارد خانه‌های خود نکنید؛ به خدا سوگند

پیشگامی در اسلام و پیوند خویشاوندی و دامادی تو

نسبت به پیامبر همه محراست (۳)

امام امیرمؤمنان در بازستان حق خویش تنها به بند و اندرز و تذکر و یادآوری اکتفا نکرد بلکه بنا به نوشته بسیاری از تاریخ نویسان در برخی از شب‌ها همراه دخت گرامی پیامبر و نوردیدگان خود «حسنین» با سران انصار تماس برقرار کرد تا خلافت را به مسیر واقعی خود باز گرداند ولی متأسفانه از آنان پاسخ مساعدی دریافت نکرد و آنسان عذر آوردند که اگر علی! پیش از دیگران به فکر خلافت افتاده از ما تقاضای بیعت نمی‌کرد ما هرگز اورا رها نکرده و با دیگری بیعت نمی‌کردیم اما چه کنیم کار از کار گذشته و ما با دیگری دست بیعت داده‌ایم

امیرمؤمنان در پاسخ آنان گفت: آیا صحیح بود که من جسد پیامبر را در گوشه خانه ترک کنم و به فکر خلافت و رای‌گیری اقم؛ دخت گرامی پیامبر در تایید سخنان علی فرمود: علی به وظیفه خود از دیگران آشناتر است حساب این‌گره که علی را از حق خویش باز داشته‌اند؛ با خداست (۴)

این نخستین کار امام در برابر گروه متجاوز بود تا بتواند از طریق تذکر و یادآوری و استمداد از بزرگان انصار؛ حق خود را از متجاوزان بازستاند ولی به شهادت تاریخ؛ امام از این راه نتیجه‌ای نگرفت و حق او با یمال گردید اکنون باید دید در چنین موقع حساس و باریک، وظیفه امام چیست؟ آیا وظیفه او نگاه کردن است و سکوت و ایقوام است و نهضت؟

ترین شما در جهاد با مشرکان؛ و اعلم شما به کتاب و سنت پیامبر؛ مطلع‌ترین شما بر فروع و اصول دین؛ و فصیح‌ترین شما در سخن؛ و قوی‌ترین و استوارترین شما در برابر ناملایمات هستیم؛ چرا در این میراث با من به جنگ و نزاع برخاستید (۱)

باز امیرمؤمنان در یکی از خطبه‌های خود خلافت را از آن کسی می‌داند که توانا‌ترین افراد براداره امور مملکت و دانشمندترین آنها به دستورات الهی باشد چنانکه می‌فرماید:

۳- ای مردم شایسته‌ترین افراد برای حکومت؛ توانا‌ترین آنها براداره امور؛ و دانشمندترین آنها به دستورات الهی است؛ اگر فردی که در او این شرایط جمع نیست به فکر خلافت افتاد از او در خواست می‌شود که گردن بر حق نهد؛ و اگر به افساد خود ادامه داد کشته می‌شود (۲)

این نه تنها منطبق علی است بلکه برخی از مخالفان علی (ع) گاهی که با وجدان بیدار سخن می‌گفتند به شایستگی علی برای خلافت اعتراف نموده و درک می‌کردند که با مقدم داشتن دیگری بر او حق بزرگی را با یمال نموده‌اند.

هنگامی که ابو عبیده جراح از امتناع علی از بیعت با ابی بکر آگاه گردید روبرو امام کرد و گفت:

زمامداری را به ابی بکر واگذار بنما اگر زنده ماندی و از عمر طولانی برخوردار گشتی تو نسبت به زمامداری از همه شایسته‌تر هستی زیرا ملکات فاضله و ایمان نیرومند و علم وسیع و درک و واقع بینی و

۱- احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۹۵

۲- ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقومهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه فان شغب شاغب استعجب فان ابی قوتل

۳- الامة و السیاسة ج ۱ ص ۱۲ ۴- الامامة و السیاسة ج ۱ ص ۱۲ شرح حدیثی ج ۲ ص ۴۷- نقل از نامه معاویه